



## سلسله مقالات " مبانی مذهب اسماعیلی " (4)

آشنایی با شخصیت، کار و فعالیت برخی از رجل برجسته اسماعیلی

حسنک وزیر

حسنک وزیر شهید اسماعیلی

امیرحسن معروف به حسنک وزیر پسر میکال از خاندان دیواشج شهزاده سغد، آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی بود. امیر حسنک وزیر با تدبیر و دانشمند سلطان محمود غزنوی به دستور مسعود غزنوی و به فتوای خلیفه‌ی بغداد، به جرم اسماعیلی بودن به دار آویخته شد.

در حدود سال 403 هجری، که نیشابور روزگار پر ارج و مرج و پر آشوب را پشت سر می گذاشت، امیر حسنک از طرف محمود به ریاست شهر نیشابور انتخاب و آرامش را به شهر باز گرداند. امیر حسنک مزید بر اینکه آرامش را به نیشابور آورد، و اهتمام بخرج داد شهر را آباد نمود. کار و فعالیت او در نیشابور توجه محمود را جلب نمود، تا او را به غزنین مرکز حکومت غزنویان فرا خواند. میگویند حسنک نامی است که محمود از روی محبت و نزدیکی به وی داده بود.

در سالهای 414 و 415 امیر حسنک به نیابت محمود غزنوی برای ادای مناسک حج راهی مکه شد، و پس از پایان مراسم، در هنگام بازگشت به دلیل ناامنی راهها از مسیر مصر به غزنی برگشت. حسنک در این سفر در محلی بنام وادی القرا با امام اسماعیلی و خلیفه فاطمی الظاهر (411-427 هـ) دیدار کرد، و از خلیفه خلعت و صله دریافت نمود. دریافت خلعت و صله از خلیفه فاطمی بر القادر خلیفه عباسی (336 – 422 هـ) بسیار سخت و گران آمد به همین دلیل سفیر به نزد محمود فرستاد که حسنک قرمطی (اسماعیلی) است و باید او را کشت. اما محمود که مرد سخت سر و لجباز بود وقتی به گفته خلیفه نگذاشت تنها خلعت و صله های ظاهر را برای خلیفه القادر فرستاد تا آنها را بسوزاند و خود بر مقام و جایگاه حسنک افزود. یک سال بعد او را به جای خواجه حسن میمندی به وزارت خود انتخاب کرد. در این زمان اوضاع مملکت غزنوی در مرزهای بیرونی خود تا اندازه ای آشفته بود. سیستان، خراسان، خوارزم و سرزمین های متصرفی در شبه قاره از جمله این مناطق بودند. سلطان محمود غزنوی جهت آرام کردن نوادگان یعقوب لیث که هنوز هم بر سیستان حکومت می کردند در سال 418 هجری قمری حسنک را به آنجا فرستاد تا آن دیار را آرام کند و وی از این مهم موفق بیرون آمد.

خلیفه بر درخواست خویش دایر بر اعدام کردن امیر حسنک پافشاری میکرد. ابوالفضل بیهقی می‌گوید که سلطان محمود نسبت به پافشاری خلیفه بر اعدام حسنک به خشم آمد و گفت: « به این خلیفه خرف شده نباید نبشت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار می‌کشند، و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است خبر به امیرالمؤمنین رسیدی که در باب وی چه رفتی. وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است. اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم! »

پس از مرگ محمود غزنوی، کشمکش بر سر تخت و تاج بین برادران محمد و مسعود در گرفت. محمد فرزند ارشد محمود خود را وارث تخت و تاج می‌شمرد و در غزنی اعلان سلطنت کرد. حسنک وزیر از جمله کسانی بود که در به سلطنت رساندن محمد پسر محمود و برادر مسعود تلاش فراوان کرد. زمانی که محمد شکست خورد و مسعود غزنوی زمام امور را در دست گرفت، قرمطی‌گری وزیر پدرش را بهانه گرفته و به درخواست خلیفه بغداد او را به دار آویخت.

بیهقی داستان بدارآویختن امیر حسنک را چنین نقل میکند: " چون حسنک را از بُست به هرات آوردند بوسهل زوزنی او را به علی ریاض، چاکر خویش، سپرد؛ و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید؛ که چون بازجُستی نبود کار و حال او را، انتقام‌ها و تشفی‌ها رفت و بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که: زده و افتاده را توان زد، مرد آن است که - گفته‌اند - العفو عندالقدره به کار تواند آور."

وقتیکه مسعود هرات را به قصد بلخ ترک نمود دستور داد تا حسنک را در بند به بلخ بردند. یکی از دشمنان امیرحسنک، ابوسهل زوزنی بود که در بدارآویختن او زیاد مسعود را ترغیب میکرد. بالاخره سعایت زوزنی کارگر افتاد و در بلخ حسنک را در مجلسی حاضر کردند، نخست اموالش را به نام سلطان ضبط نمودند، و بر این کار یعنی ضبط مال و ملک وزیر محبوب سلطان محمود محضرها ساختند و او را وادار نمودند مهر کند. و در فردای آن روز او را به دار کشیدند.

بیهقی از این مجلس چنین یاد کرده است: " بوسهل را طاقت بر رسید، گفت: خداوند را کراکند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین چنین گفتن؟ خواجه [احمد میمندي] به خشم در بوسهل نگرست. حسنک گفت: سگ ندانم که بوده است. خاندان من و آنچه نزد من بوده است از آلت حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها دیدم و عاقبت کار آدمی مرگ است. اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگتر از حسین علی نیم". این گفته امیرحسنک میرساند که وی مسعود را به یزید و بوسهل را به شمر قاتل حسین تشبیه کرده است.

در روز مرگ او عده ای بسیار گرد آمدند، نیشابوریان که همراه حسنک وارد دستگاه اداری غزنوی شد بودند، در مرگ او بسیار گریستند.

بعدها هنگامی که خراسان از دست سلطان مسعود بیرون رفت و طغرل سلجوقی وارد نیشابور شد و در آنجا خطبه و سکه به نام خود کرد مردم آن دیار هیچ گونه مقاومتی نکردند و شاید یکی از دلایل ناخرسندی مردم خراسان و به ویژه نیشابور از دستگاه غزنوی بردار کردن حسنک بوده باشد. چنان که معروف است، حسنک میانه خوبی با دستگاه خلافت عباسی نداشت و

با شعوبیه و اسماعیلیه همدلی می کرد. بسیاری از شعرای هم عصر او اشعاری در مدح او سروده و از او صلّه دریافت کردند. می گویند زمانی که مادر حسنک وزیر را پس از سه ماه از مرگ پسرش مطلع کردند، گفت: « بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان.» جسد حسنک قبل از دفن سه سال بر سر دار ماند.